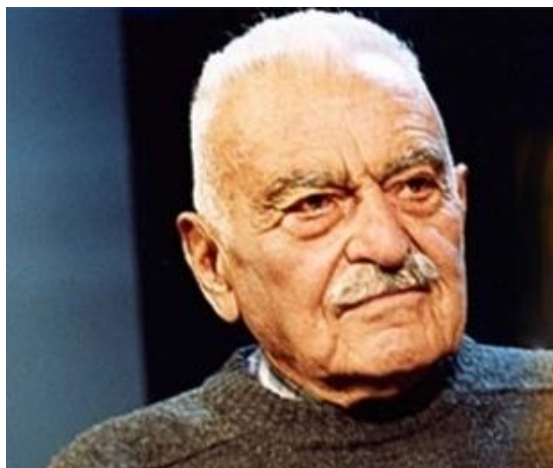


میراث فرهنگی این مرز و بوم هم اکنون کجاست؟



۲۸ تیرماه ۱۳۹۲ مصادف است با صد سالگی دکتر **منوچهر ستوده**؛ استادی که آثار و تألیفات او بیش از هر چیز نشانه عشق و دلبستگی عمیقش به خاک این مرز و بوم است. دکتر ستوده در طول حیات پربارش ۵۲ جلد کتاب و ۲۸۶ مقاله را به رشته تحریر درآورده است که از آن میان می توان به *جغرافیای تاریخی شمیران*، *سفرنامه گیلان*، *تاریخ بنادر و جزایر خلیج فارس* و ... اشاره کرد. مرکز پژوهشی میراث مکتوب همزمان با فرارسیدن سالروز ولادت این پژوهشگر و ایرانشناس گفت و گویی را با وی ترتیب داده است.

استاد شادمان هستم توفیقی حاصل شد که در خدمت شما باشم و از محضرتان استفاده کنم . لطفا برای آغاز سخن بفرمائید از چه زمانی به تصحیح متون روی آورده اید و انگیزه شما چه بوده است؟

عرض به خدمتتان اولین کتابی که بنده تصحیح کردم کتاب «حدود العالم من المشرق الی المغرب» بود که به چاپ رسیده است. این کار دو نسخه داشت. یکی از آقای سید جلال تهرانی که ایشان تصحیح کرده بودند و البته در هر صفحه اش حدود پنج یا شش اشتباه داشت، بنابراین مجبور شدم آن را تصحیح کنم . بعد از جستجو معلوم شد نسخه عکسی اش خدمت استاد ایرج افشار است که نسخه عکسی اش را گرفتم . نسخه دیگر مربوط به آقای مینورسکی بود که نسخه ایشان را کنار گذاشتم و مقاله ای راجع به آن نوشتم که بیش از سی ایراد به نسخه ایشان گرفتم که در مجله فرهنگ ایران زمین به چاپ رسیده است. من این نسخه را با عقل و منطق و سابقه ذهنی خودم خواندم و نوشتم. درست یادم است که اوایل فروردین بود، آن وقت بنده در اتاق را می بستم و پشت پنجره ها را پرده ای می زدم که اگر رهگذری از کوچه رد شد برایم مزاحمت ایجاد نکند. پشت میز کارم می نشستم و شروع می کردم به نوشتن. بعداً این نسخه مصحح شده را بردم دانشگاه و در آنجا چاپ شد. در این میان کتابخانه دانشگاه آتش گرفت و کتاب ما هم سوخت، بنابراین مجبور شدم آن را دوباره از نو بنویسم. در مورد انگیزه که سوال کردید، انگیزه همان عشق و علاقه به حفظ و حراست فرهنگ این مملکت بوده است که نمونه آن، زمانی که کتاب در آتش سوخت همان انگیزه و عشق و علاقه بوده که باعث شد مجدد کتاب را از نو بنویسم.

یعنی نسخه دست نویس جنابعالی از بین رفت و مجدد شروع به نوشتن کردید؟

بله دوباره نوشتنم و چاپش کردم. البته تقسیم بندی اصلی کتاب را بهم زدم و روی تقسیم بندی مینورسکی آوردم ، یعنی هرکس خواست بخواند از ترجمه مینورسکی بتواند به ترجمه فارسی مراجعه کند. زمانی که نسخه را بیرون دادم منتظر بودم ببینم کسی نقدی می کند یا خیر که کسی هم چیزی نگفت، فقط تا جایی که یادم هست یک جا در مورد کلمه «بیضاء» اشتباه لغوی کردم که بعدها در نسخه ای که نشر طهوری چاپ کرد، آن را تصحیح کردم .

استاد یکی از نکات جالبی که شما درباره کتاب فرموده اید این است که وقتی عکس های جدید را که از نواحی گرفته شده با مسائل طرح شده در «حدود العالم» مقایسه می کنیم می بینیم که چقدر همخوان و دقیق هستند، اگر می شود این را هم توضیح بفرمائید؟

بخش های جغرافیایی راجع به پامیر بوده است. کوهستان پامیر به اصطلاح از خود رشته های اصلی یعنی عقده پامیر که آنجا قرار داده شده و شبکه هایی که نشان می دهد است. یک به یک تمام این شعبه های مختلف به البرز خودمان میرسد که از شمال تهران شروع می شود و به کوه های بینالود، هزار مسجد و کوه های خراسان می رسد که اینها را شرح داده است. شعبه دیگر می رود به جنوب ، شعبه ای به سند که همه اینها را یک به یک با نقشه های هوایی که اخیراً آمریکایی ها گرفتند مقایسه کردم و دیدم مثل اینکه یکی نوک قله نشسته است و این شاخه ها را یک به یک رسم کرده یعنی با نقشه های هوایی صد در صد مطابقت دارد.

اسم مؤلف کتاب معلوم است؟

خیر اسم مؤلف کتاب را نمی دانم اما کتابی بود که نظر من را جلب کرد. این کتاب از لحاظ فارسی و عبارات غنی است و تقسیمات جغرافیایی که ذکر کرده بسیار دقیق است. نمیدانم کجا درس خوانده و نزد کدام استاد تعلیم دیده است.

بعد از حدود العالم چه کتاب هایی را تصحیح نمودید؟

بعد از حدود العالم کتاب های متعددی را یکی پس از دیگری تصحیح کردم. یکی از این کتاب ها «عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات» طوسی است. کتاب دیگر تواریخ مازندران بود؛ یعنی تقریباً کتابهایی که درباره گیلان و مازندران بوده است؛ که از اول تا آخر این اسفندیار تا خان احمد خان گیلانی همه اش به چاپ رسیده و حتی تجدید چاپ هم شده فقط ظاهراً یک جلدش چاپ نشده است. البته میرظهیرالدین مرعشی هم اهل قلم بود هم اهل جنگ و جدال و لشکر کشی، از اشکور به او ماموریت می دهند که بدنیال ملک اسکندر برود که در قلعه خندان بوده. خوب من هم آنچه را که در متن بود چاپ کرده بودم اما بعد با خود گفتم نکند مسیری که گفته شده صحیح نباشد. بنابراین دیدم هیچ راهی ندارم جز اینکه خودم بروم تا اطلاعات دقیق و درستی به دست آورم و به همین دلیل راهی اشکور شدم. من از همانجا شروع کردم از خود اشکور یعنی از پل رود که حد وسط بین مازندران و گیلان است بالاخره توانستم این راه قدیمی را که از سرچشمه تمام رودخانه هایی که سر راه بود می گذشت خودم را به رود بارک کلاردشت برسانم. دوباره از آنجا راه افتادم تا سرانجام به بنفشه آباد خودمان رسیدم. به مرزن آباد که از ابتدا اسمش مرزن آباد نبوده، اسمش از قدیم «بابوده» بوده که بابوها خاندان بزرگی از مازندران هستند که نه تنها در این ده ساکن بودند. بلکه در حدود پنج، شش ده دیگر مازندران هم سکونت داشتند . بابوده رودخانه چالوس را قطع می کرده و با یک پل چوبی به آن طرف رودخانه چالوس می رفتند، که از آن جا به «نیرس» و «بسطام» و دهات دیگر رد می شدم . تا شهر کجور که هم مرکز بود و هم این اواخر به دست خزاعی ها افتاده بود. خزاعی ها کردهایی بودند که آقا محمدخان قاجار آنها را از صفحات بیجار و گروس خودمان و هم از شامات آورده بود. بالاخره تا آنجایی پیش رفتم که به خود خاندان اسکندرخان و بهادرخان رسیدم که در همان شهر کجور بودند . از

آنجا جاره به طرف دست راست تقریباً ۹۰ درجه می چرخد و می‌رود سر گردونه «قرق» ، از گردونه «قرق» هم سرازیر می شود و به «بلده نور» می‌رود . از بلده نور هم به طرف یالورد راهی است که به آن « راه نردبان یا نردبان یالو » میگویند. این از سر گردونه دیگری به نام «کهو» سرازیر می شود در خود لار ؛ آن وقت از لار به گردنه امامزاده هاشم میرسد . امامزاده هاشم به اندازه ۳-۴ کیلومتر به طرف غرب در قلعه خندان رفته است . بنده تمام این مسیر را با پای پیاده طی کردم که اطلاعات دقیق و جامعی بتوانم در اختیار خواننده بگذارم و بعد از بازگشت شروع به تصحیح کتاب کردم.

استاد شما از نظر ایرانگردی و پیمودن سرزمین ایران کم نظیر هستید و شاید هم بی نظیر باشید لااقل در روزگار ما، آیا در تصحیح دیگر کتاب هایتان هم از این اطلاعات استفاده کرده اید؟

خوب مسلم است تمام این ها که در ذهن آدم نمی ماند، بنابراین فیش هایی را که از بیست یا بیست و پنج سال پیش تهیه کرده ام الان هم از آن استفاده می کنم .

یکی از کارهای شما توجه به متون علمی است از جمله ترجمه قدیم «صیدنه» که با استاد افشار احیاء کردید، لطفاً توضیحی در این باره بفرمایید.

بنده از دوران تحصیل به گیاهان دارویی و طبی علاقه مند بودم؛ یادم است فهرستی تهیه کرده بودم از نام هایی که در کتب جغرافیایی بوده و مانند نام های فرهنگی که الان نامگذاری می کنند نامگذاری شده بود ، یعنی از دو اسم تشکیل شده است، یک اسم کلی و یک اسم جزئی که این نوع نامگذاری در بیشتر کتب طبی ما آمده است، به عنوان مثال کلمه کنگر که کلمات دیگری مانند آب کنگر، سرخه کنگر، سیاه کنگر هم داریم که کنگر می شود اسم خانواده آن و کلمات دیگر صفات مشخصه هر کدام از دسته هاست که نام دوم آن می شود؛ البته این مسئله در مورد همه گیاهان نیست اما در بیشتر گیاهان دارویی و طبی این موضوع اتفاق می افتد. بنده کلاس نهم یا دهم بودم که کتاب «تخفة حکیم مومن» را خواندم، زمانی که کتاب صیدنه به دستم رسید تصمیم گرفتم آن را تصحیح کنم و آن را با ایرج افشار رونویسی کردم . صبح های زود ساعت ۶ تا ۸ صبح به کتابخانه دانشکده می رفتم و مشغول کار می شدیم حدود ۳ تا ۴ سال طول کشید تا این کتاب را تصحیح کردم.

استاد کتاب صیدنه ظاهراً به دو صورت منتشر شده، یک صورت ناقص و مجمل و صورت دیگر هم کامل و مفصل این موضوع به چه علت است ؟

بله همین طور هست که می گوید. علت آن این است که معاونت فرهنگی از ما خواستند زود کتاب را تمام کنیم و گفتند اگه نصف کتاب هم شده، ربع کتاب یا حتی ثلث کتاب هم شده آن را به ما بدهید تا چاپ کنیم که به دست مستشرقین بدهیم، آن وقت شما هر جور که خواستید آن را به چاپ برسانید، ما هم همین کار را کردیم یک جور ناقص و مجمل چاپ شده که به دست مستشرقین بدهند و بعداً ما کار خودمان را کردیم و به صورت کامل و مفصل چاپ کردیم.

استاد لطفاً درباره «آثار و احیاء» توضیحی بفرمایید؟

نسخه آثار و احیاء را بنده نوشتم و آماده کرده بودم که با آقای افشار شروع کردم به کار کردن. آن زمان هم آقای دکتر محقق رئیس موسسه مطالعات اسلامی مک گیل بود نامه ای خدمت ایشان برای چاپ کتاب نوشتیم که ایشان هم موافقت کردند و کتاب آثار و احیاء به چاپ رسید.

اکنون که از استاد افشار سخن به میان آمد ماجرای آشنایی تان را با ایشان بفرمائید؟

عرض به خدمتتان آشنایی بنده با آقای افشار در سال ۱۳۳۷ بود. بنده آن زمان در حدود ۲۶-۲۷ سالگی بودم و در دانشسرا زبان انگلیسی تدریس میکردم و در کالج آمریکایی (دبیرستان البرز) هم درس می دادم بنده در کلک چال با آقای افشار آشنا شدم و کم کم دوستی ما شکل گرفت تا جایی که من در منزل ایشان که در خیابان کاخ بود رفت و آمد داشتم و آشنایی ادامه پیدا کرد تا وقتی که ایشان آمدند در کتابداری دانشکده حقوق استخدام شدند و بنده هم به دلیل کارم به کتابخانه دانشکده رفت و آمد داشتم، البته خارج از ارتباط کاری ما، برنامه بیرون رفتن جمعه ها جزء لاینفک زندگی ما بود و ارتباط صمیمی ما ادامه داشت.

در مورد ماجرای فرهنگ ایران زمین بفرمائید؟

ماجرای فرهنگ ایران زمین از این قرار بود که من با دکتر مکری که ایشان گُرد بودند همکلاس بودم و در کلاس های درس هم یعنی کلاس های دکتر که می خواندیم مکری هم با ما کار می کرد. یک بار در منزل ایشان قصد کردم که برای اینکه فرهنگ این مملکت به اصطلاح دوام بیشتری داشته باشد کتابی راجع به لهجه کردی بنویسیم. با ایشان قراردادی هم بستیم و نامش را گذاشتیم فرهنگ ایران زمین، اما ایشان کمی تعلل و سستی کرد و من جریان را به افشار گفتم، گفتند خودمان کار را انجام می دهیم که کتاب به این صورت شد که یک بخش آن راجع به لهجه های ایرانی بود و بخش دیگر اصطلاحات چاخویی یعنی اصطلاحاتی که مغنی های قدیم ایران داشتند که از یزد و کرمان جمع آوری کردم.

استاد صحبت جالبی از زنده یاد استاد افشار شنیدم که گفتند جناب ستوده کار با کامپیوتر را یاد گرفتند و کامپیوتر تهیه کردند این صحبت دو معنا دارد یکی اینکه امثال ما یاد بگیریم که برای هیچ کاری دیر نیست و دوم اینکه جنابعالی به این زودی ها قصد بازنشسته شدن را ندارید؟

عرض به خدمتتان که کتاب هایی را که بخواهم بنویسم و تصحیح کنم یکی دو تا نیست من دیدم دارم عقب می افتم از آن گذشته. ناشرین خیلی ما را اذیت می کنند چه در چاپ کتاب و چه در پخش کردن آن، در نتیجه مجبور شدم فکری کنم و راه حلی پیدا کنم که سریع تر کارهایم آماده شوند به همین دلیل تصمیم گرفتم کامپیوتر را فرا بگیرم بالاخره آدم به جوری باید خودش را با زمان و روزگار هم افق کند و پیش برود.

چه کارهای خاصی برای تصحیح متون در نظر دارید که باید انجام داد؟

هم اکنون تصحیح متون مشکل شده است، ما برای تصحیح نسخه ها به تاشکند رفتیم. در آنجا خدمت آقای حسام الدین اورنبایف رفتیم. او فهرست کتابخانه را آورد و من با آقای مهدی افشار یک هفته آنها را زیر و رو کردیم. حدود ۵۷۰ یا ۵۸۰ نسخه فهرست کردم که خدمت ایشان دادم تا به کمیته ببرد در آنجا فیلم از ما خواستند که ما گفتیم فیلم نداریم. از بازار آزاد تاشکند چند حلقه فیلم خریدم و به آنها دادم اما بعد از چند بار مراجعه آنها گفتند که این چیزها را به شما نمی دهیم چون این میراث پدران و نیاکان ماست نمی توانیم این ها را به رایگان در اختیار شما قرار دهیم من هم اوقاتم تلخ شد گفتم آقا اولاً که شما از یک هستید و ترک ازبک را زبان فارسی نشاید زبان فارسی میراث ماست. خلاصه به هیچ عنوان صورت فهرست را به ما ندادند و رسماً جوابمان کردند.

توصیه شما برای مصححین جوان و کسانی که در زمینه میراث نیاکان کار می کنند چیست؟

در درجه اول عربی بخوانند و یاد بگیرند. ما دیگر از فرهنگ عرب جدا شدنی نیستیم و اگر هم روزی بخواهیم چنین کاری کنیم از محالات است. بهتر است از تعصب دست برداریم؛ مثلاً کلمه «طوس» را با «ت» بنویسیم یا طای مولفه، چه دردی از ما دوا می کند. این تعصب خشک ایرانی که بنده هم شاید ده برابر آن را دارم باید از بین ببریم.

پس به نظر شما در درجه اول یادگرفتن عربی مهم است؟

بله اول باید بروند تحصیلات خود را قوی کنند. خود من یادم هست کلاس دهم بودم برای نقطه گذاری زیر نظر دکتر علم، کتاب سیصد صفحه ای خواندم، شاید در ظاهر بگویم خوب نقطه گذاری که چیزی نیست، اما همین نقطه گذاری به اصطلاح ساده را باید اصولی بلد باشی تا بتوانی بکار گیری به عنوان مثال بنده بیایم در دو کنفرانس شرکت کنم با این کارها که آدم ها با سواد نمی شوند. هرکس باید خودش به دنبال سواد و یادگیری برود. اشکال کار این است که آقایان به زبان اصلاً مسلط نیستند و متون ما هم به زبان عربی است و اگر کسی بخواهد با این متون سروکار داشته باشد باید این زبان را بخوبی یاد بگیرد.

استاد با تأکیدی که بر زبان عربی دارید خود جنابعالی تحصیلات عربیتان در چه سطح است؟

زمانی که بنده لیسانسم را گرفتم دیدم هنوز در زبان عربی خیلی قوی نیستم. مرحوم شیخ محمود شهابی درست بالای سردر مدرسه سپهسالار جدید حجره داشت. علی اکبر شهابی برادرش مرد بسیار نازنین و با سواد بود. حدود سه سال خدمت ایشان رفتم و نزد ایشان عربی خواندم. البته آن وقت ها کتابهایی مانند «مدارج القراءة» و «المنجد» را می خواندیم اما من برای یادگیری بیشتر نزد ایشان تعلیم دیدم.

ایشان بیشتر چه کتاب هایی درس می دادند؟

بیشتر ذهنیات خودشان بوده است و مطالب و مباحث هم خودشان تقسیم می کردند و ما هم تحریر می کردیم.

شما آن تحریرات را الان دارید؟

دقیق نمی دانم اما آن زمان آقای بدیع الزمان فروزانفر رئیس دانشکده الهیات بود البته در دانشگاه هم درس می دادند. من و علی اکبر شهابی یک روز صبح رفتیم خدمت آقای فروزانفر و از ایشان خواستیم یک نفر را تعیین کنند که ما نزدش فلسفه بخوانیم. آقای فروزانفر به مستخدم آنجا گفتند برو و آقای مشکات را صدا کند. حدود ده دقیقه طول کشید که آقای مشکات تشریف آوردند. آقای فروزانفر به ایشان گفتند که این آقایان می خواهند فلسفه بخوانند و شما زحمت تدریس را به عهده بگیرید ایشان قدری فکر کردند و گفتند باشد بالاخره ما با ایشان قرار گذاشتیم در هفته سه روز صبح ها حدود ساعت ۵/۳۰ - ۶ صبح نزد ایشان برویم درس بخوانیم که حدود دو سال طول کشید.

استاد با مرحوم دانش پژوه از کجا آشنا شدید؟

عرض به خدمتتان بنده توسط آقای سید صادق گوهرین با آقای جمال الدین شهیدی آشنا شدم ایشان در سال ۱۳۱۱ در مدرسه صدر درس می خواندند. اولین دیدار با آقای دانش پژوه در حجره آقای شهیدی بود و در واقع آشنائی ما از آنجا صورت گرفت. البته من از زندگی ایشان اطلاع چندانی ندارم ولی می دانم ایشان در همین تاریخ با آقای جمال شهیدی می خواستند امتحان کلاس دوازدهم یعنی متوسطه را بدهند که دیپلم بگیرند تا آن زمان ما با هم در ارتباط بودیم. در سال ۱۳۲۷ دانش پژوه به دانشکده حقوق آمد و کتابدار دانشکده شد. ایرج افشار هم تا جایی که یادم می آید در همین تاریخ در کتابخانه استخدام شده بود. آنجا یک کتابخانه

جامع و کامل بود و من هم برای خواندن نسخ به آنجا مراجعه می کردم . یادم هست یک روز در کتابخانه داشتم نسخه ای را می خواندم که درباره مصطلحات شالبافی کرمان بود. آقای دانش پژوه آمدند گفتند چه کاری می کنی؟ گفتم دارم لغت هایش را فهرست می کنم نگاهی به من کردند و گفتند برو راجع به مازندران کار کن، این همه تاریخ و جغرافیا دارد در واقع آقای دانش پژوه باعث شدند که درباره مازندران کار کنم.

استاد در سخنرانی که از شما در شماره دوم آینه میراث منتشر کردیم به نظر رسید جنابعالی دل پر دردی دارید از بعضی کارهایی که حول فرهنگ ایرانی انجام شده و زیان هایی که به بار داده است، بنابراین با توجه به این که جنابعالی تجربه ها و رهنمودهای بسیاری دارید که میتواند بسیار به ما کمک کند بفرمائید در همین زمینه تصحیح متون و احیای میراث چه پیشنهاداتی دارید؟

عرض به خدمتتان بنده در مرکز مطالعات شرقی ازبکستان حدود ۵۰ جلد کتاب دیدم که موقوفه آستانه حضرت رضا بوده است. آنها را از کتابخانه آستان قدس چه قبل از جنگ جهانی اول ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ چه بعد از آن یعنی در دوران جنگ پنجاه نسخه را از ایران خارج کردند آن وقت می گویند اینها میراث پدران ماست . خیلی عجیب است آنچه که اتفاق افتاده . الان تمام منطقه ترکمنستان یعنی همین شرق دریای خزر به قول آن روزها ماورای دریای خزر همه شان جزو تمدن ازبک شده، در صورتی که اصلا ازبک آنجا نبوده است.

درست می فرمائید اما استاد نفرمودید حالا برای احیای این ها نشریاتی چون آینه میراث چه خدمتی از دستشان برمی آید که انجام دهند؟

الان تنها کاری که می توانید انجام دهید همان کاری است که ما کردیم اول بروید آنجا و ببینید آیا کتب مفیدی یافت می شود چون نسخه مکرر در آنجا بسیار به خاطر غارتهای متعدد هر دفعه کتابخانه های ما را خالی کردند و نسخه های ما را به تاراج بردند. در آن جا باید ببینید چه نسخه هایی به درد ما می خورد. من خودم دنبال شعر نیستم و برای من زیاد مهم نیست فلان شاعر و دیوانش می خواهد بدستم برسد یا نه . برای من دو مقوله تاریخ و جغرافیا مهم است . زیرا ما در این زمینه گنگ هستیم و نسبت به تاریخ و جغرافیای منطقه اطلاعات نداریم . باید در این زمینه دنبال نسخه بگردیم تا اطلاعات خود را جامع و کامل نمائیم.

آیا پیش آمده در زمینه تصحیح متون یا در کار پژوهش که شخص خاصی را اسوه قرار داده باشید یا افرادی برایتان مطرح باشند؟

خیر به هیچ وجه؛ عرض به خدمتتان بنده زیر نظر آقای فروزانفر تعلیم دیدم. من در کالج آمریکایی ها درس خواندم در آنجا هیچی تدریس نمی کردند. آمریکایی ها می خواستند یک مشیت مشیت زن و بوکسور و از این چیزها تربیت کنند . من یادمه ۴۸ ایالت آمریکا را می دانستم اما به عنوان مثال از کرمان اطلاعی نداشتم حتی نمی دانستم کرمان کجاست تاریخش چیست . هدف آنها این بود که به اصطلاح ما را از فرهنگ اصیل خودمان جدا کنند و به فرهنگ خودشان نزدیک کنند .حتی آنها خیلی اصرار داشتند که بنده مسیحی شوم و به آمریکا بروم اصلا اینها را ما بد کردیم خودمان اجازه دادیم که وارد مملکتمان شوند اشتباهی که ناصرالدین شاه کرد و آنها را وارد خاک این مملکت کرد.

استاد اشاره ای بفرمائید به بعضی از انگیزه ها داشتند در زمینه تحقیقات شرق شناسی به نظر شما انگیزه آنها از شرق شناسی چه بوده است؟

اگر فلان آفریقایی را نشناسم چه اتفاقی می افتد؟ نه او با من کاری دارد و نه من با او کاری دارم. پس اگر به سراغ من می آیند حتما یک کاری دارد و به دنبال هدف خاصی هستند. در مورد آمریکائیا هم همینطور است ممکن است من مفاخره کنم که بخاطر تمدن ما، به سراغ ما آمده اما اینها فقط برای نفع و استفاده نفت و غیره می آیند. این ها چه کار دارند بدانند که بنده کی هستم؟ چه کار دارند که بدانند کوروش که بوده؟ پس آمریکائی ها نفع و استفاده ای داشتند که به اینجا آمدند.

جنابعالی از نسلی هستید که با افراد پیشکسوت همگام و معاشر بوده اید ، آنها از مستشرقین برای ما چهره های افسانه ای ساخته اند ، شما نظرتان در مورد داوری آنها چیست؟

عرض به خدمتتان شاید کسی به خوبی من نتواند آمریکایی ها را بشناسد، زیرا پدرم رئیس مدرسه ابتدایی آمریکایی ها بود و بنده هم از ۷ سالگی با خانواده آمریکایی ها بزرگ شدم و با بچه هایشان همبازی بودم و نزدیک ترین رابطه را با آنها داشتم. اما ملت هایی که از نظر قومیت، خون، آداب و رسوم و دین و ... با هم اختلاف دارند نمی توانند در یک راستا با یکدیگر حرکت کنند. آنها می خواستند ما هم مثل خودشان یکشنبه ها به کلیسا برویم کریسمس را جشن بگیریم اما من اینها را قبول نداشتم. اتفاقا یک دفعه در آبادی با آقای افشار میرفتیم و سر این موضوع بحث می کردیم که این ها می خواهند دایه مهربان تر از مادر برای ما باشند. ببینید آمریکایی ها با هجوم فرهنگی وارد کشور شدند یعنی نوعی جنگ سرد. یک زمانی اسلحه می کشند خون می ریزند اما جنگ سرد نه قشون کشی دارد نه خونریزی. من به جرأت می توانم بگویم هدف آنها تغییر دادن آئین، دین و فرهنگ ما بوده است.

استاد به عقیده شما کار احیای متون در این زمینه جوابگو خواهد بود و واقعاً تأثیری خواهد داشت؟

ببینید برای احیای متون در درجه اول باید خواننده داشته باشید هم اکنون هیچ کدام از جوانان ما در مسیر ما نیستند. متأسفانه الان این فرهنگ رادیو تلویزیون روی بچه ها اثر کرده و باید از پایه و اساس دنبال اصلاح باشیم.

یعنی این کار را موثرترین راه می بینید و فکر می کنید می تواند تأثیری داشته باشد؟

بله راه دیگری وجود ندارد فعلاً همین اصل است. من می خواهم این متون به یادگار بماند و اینها را ضبط کنم من این کار را انجام دادم که بگویم من هم زبانی دارم، زبان من هم ریشه دارد. به عنوان مثال در سمنان مثل زبان فرانسه مذکر و مؤنث هنوز زنده است. برای همین من ۹ ماه در گرمای سمنان و سرخه بودم تا لهجه آنجا را جمع آوری و ضبط کنم من به شما می توانم ثابت کنم که یک سوم میراث معنوی از این مملکت بیرون رفته و برای همین است که می خواهم ضبط و ثبتی باشد.

یعنی یک سوم میراث معنوی که شما دیده اید متأسفانه هم اکنون در کشور نیست؟

بله همین طور است خیلی از میراث معنوی که متعلق به این مرز و بوم بوده است الان اینجا نیست و مایه تأسف است. الان هرچه آثار هنری ماست در جاهای دیگر است ما هیچ نسخه خطی نداریم که بگویم متعلق به نیاکان ماست در یک جایی ۶۰ نسخه شاهنامه فردوسی را در جعبه ضد گلوله به نمایش گذاشته بودند. وقتی بنده رفتم و تماشا کردم با خود گفتم فردا می خواهم به پسر میراث سرزمینمان را نشان دهم اما چیزی در دست ندارم که بتوانم نشان دهم خوب معلوم است که این نسل از بین می رود.

استاد در پایان سخن شما به نسل جوان که وارثان شما هستند چیست؟

دقت ، نگهداری و حفظ میراث و آثار فرهنگ ناب و غنی ایران

<http://mirasmaktoob.ir/en/news/۱۰۶۷>